



مهدی عباس‌زاده | تأثیر عوامل غیر معرفتی بر معرفت در فلسفه فارابی*

چکیده

بحث از عوامل غیر معرفتی مؤثر بر معرفت، جزء مباحث جدید معرفت‌شناسی است. این عوامل، با وجود اینکه نظری، شناختی و معرفتی به شمار نمی‌آیند، اما در شکل‌گیری و گسترش یا در فروپاشی و فروکاهش برخی از معارف انسانی مؤثر می‌باشند. التزام مشائیان مسلمان به عقل‌گرایی باعث شده است توجه به این عوامل قدری کم‌رنگ شود، اما در این میان، فارابی دارای وضعیتی خاص است. او در آثار و رساله‌های خویش تا حدی به این عوامل توجه داشته، لیکن اگر فصوص‌الحکم را نیز به آنها بیافزاییم و آن را جزء آثار فارابی بدانیم، این مبحث در کانون توجه او قرار خواهد گرفت، چه او در این رساله طرحی از معرفت شهودی پایه‌ریزی می‌کند که به‌طور مستقیم تحت تأثیر عوامل غیر معرفتی و به ویژه اعمال فردی انسان است. مدعای نوشتار حاضر این است که در فلسفه فارابی، اجتماع انسانی و نیز افعال و کنش‌های فردی به مثابه عوامل غیر معرفتی بر معرفت انسان مؤثر هستند و با توجه به نسبت وثیق عمل و نظر، این اثرگذاری طی فرآیندی انجام می‌گیرد که دارای پنج ویژگی اساسی است.

واژگان کلیدی: فارابی، عوامل غیر معرفتی، عمل، معرفت، شهود.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۷/۲۰ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۷/۱۰/۱۸

۱. عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی | mehr_1777@yahoo.com



طرح مسئله

بحث از عوامل غیر معرفتی^۱ مؤثر بر معرفت^۲، از جمله مباحث جدید در معرفت‌شناسی^۳ است. به لحاظ تاریخی، طرح این مبحث به ویلیام جیمز^۴ فیلسوف پراگماتیست آمریکایی در قرن نوزدهم بازمی‌گردد (اکبرزاده، ۱۳۹۰: ۵۹).

عوامل غیر معرفتی مؤثر بر معرفت، اموری هستند که با وجود اینکه به خودی خود، نظری، شناختی و معرفتی به شمار نمی‌آیند و بیشتر عملی، کاربردی و غیر معرفتی هستند، اما در شکل‌گیری و گسترش یا در فروپاشی و فروکاهش برخی از معارف انسانی مؤثر می‌باشند. چنین تأثیری دوگونه است: مثبت و سازنده؛ منفی و مخرب. بنابراین، برخی از عوامل غیر معرفتی بر معرفت انسانی تأثیر مثبت و سازنده دارند (که گاه از این عوامل تعبیر به «معدّات معرفت» می‌شود) و برخی دیگر تأثیر منفی و مخرب دارند و در زمره «موانع معرفت» به شمار می‌آیند.

عوامل غیر معرفتی مؤثر بر معرفت، در اولین تقسیم‌بندی، با نظر به نسبتی که با انسان دارند، به عوامل مرتبط با بیرون انسان (بیرونی) و عوامل مرتبط با درون انسان (درونی) تقسیم می‌گردند. از مهمترین عوامل بیرونی می‌توان به عوامل اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، تاریخی و تمدنی، زیست‌شناختی، جغرافیایی و زیست‌محیطی اشاره کرد. اموری از قبیل خانواده، دوستان و هم‌نشینان، جامعه، فرهنگ و مدنیت، پرورش و تربیت، شرایط اقتصادی، شرایط سیاسی، قومیت و نژاد، اقلیم و جغرافیا و ... جزء این دسته جای می‌گیرند. مهمترین عوامل درونی نیز عبارتند از افعال و کنش‌های فردی، میل و اراده، خوی‌ها و منش‌ها و عادات، احساسات و عواطف، ظرفیت‌های ژنتیکی و وراثتی، توانایی‌های جسمانی و روانی، و ... (عبّاس‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۰۵).

از دید ارزش‌نگرانه، عوامل درونی، خاصه افعال و کنش‌های فردی، به دو دسته جزئی‌تر تقسیم می‌شوند: عوامل ارزشی یا ارزش‌ها^۵ و عوامل ضد ارزشی یا ضد ارزش‌ها^۶. عوامل ارزشی، عبارتند از افعال و کنش‌هایی که بر معرفت انسان تأثیر مثبت و سازنده دارند و به عنوان معدّات معرفت لحاظ می‌شوند و عوامل ضد ارزشی افعال و کنش‌هایی هستند که بر معرفت انسان تأثیر منفی و مخرب دارند و به مثابه موانع معرفت به شمار می‌آیند (همان: ۱۰۵).

آنچه امروزه در تفکر غربی به ویژه تحت تأثیر یافته‌های دو دانش جامعه‌شناسی معرفت^۷ و روان‌شناسی



معرفت^۸ ذیل عنوان عوامل غیر معرفتی مؤثر بر معرفت بدان پرداخته می‌شود، به ترتیب مربوط به عوامل بیرونی و عوامل درونی است.

همچنین محققان غربی، تا حدی در همین راستا، مبحثی با عنوان «تأثیر ارزش بر دانش» را پایه‌ریزی کرده‌اند و عمدتاً مراد آنان از ارزش، مجموع ارزش‌ها اعم از غیر معرفتی و معرفتی و مرادشان از دانش، علوم خاص است (غیاثوند و طالب‌زاده، ۱۳۹۳: ۱۴۶). بنابراین، منظور ایشان از ارزش تنها ارزش‌های غیر معرفتی نیست بلکه هم ارزش‌های غیر معرفتی و هم ارزش‌های معرفتی را در نظر دارند، حال آنکه در نوشتار حاضر صرفاً به ارزش‌های غیر معرفتی پرداخته خواهد شد. همچنین مراد آنان از دانش، صرفاً علوم خاص است که به‌طور عمده از سنخ علم حصولی هستند، اما در نوشتار حاضر سعی می‌شود به مقوله علم و آگاهی حضوری نیز پرداخته شود.

مسئله یا پرسش اصلی نوشتار حاضر این است که آیا در فلسفه فارابی، جامعه و عوامل اجتماعی و نیز افعال و کنش‌های فردی در معرفت انسانی مؤثر هستند و اگر پاسخ مثبت است، این اثرگذاری طی چه فرآیندی انجام می‌شود.

تا آن‌جا که نگارنده جست‌وجو کرده، تا کنون یک مقاله مرتبط با مبحث تأثیر عوامل غیر معرفتی بر معرفت در فلسفه فارابی با عنوان «جامعه‌شناسی معرفت فارابی»، تألیف حمید پارسانیا و روح‌الله رضوانی منتشر شده است.^۹ در نوشتار حاضر تا حد لزوم به این مقاله استناد شده است، لیکن این مقاله عمدتاً بر مباحث مختلف معرفت‌شناسی و تأثیر عوامل غیر معرفتی بیرونی، خاصه عامل اجتماعی فرهنگی (و به تبع آن، عوامل تربیتی، اقتصادی و سیاسی) بر معرفت متمرکز شده و کمتر به عوامل غیر معرفتی درونی مؤثر بر معرفت پرداخته است، اما نوشتار حاضر در عین حال که به هر دو دسته عوامل می‌پردازد، بیشتر بر عوامل درونی مؤثر بر معرفت تمرکز دارد. همچنین نوشتار حاضر می‌کوشد فرآیندی برای نحوه تأثیر عوامل غیر معرفتی بر معرفت از دید فارابی پیشنهاد دهد و ویژگی‌های اساسی این فرآیند را تبیین کند. از این جهات، می‌توان نوشتار حاضر را کوششی نو در این زمینه تلقی کرد.

گذشته از مباحث فوق، پرداختن به سه مبحث دیگر نیز کاملاً مهم و ضروری به نظر می‌رسد:

۱. مقایسه دیدگاه فارابی در موضوع تأثیر عوامل غیر معرفتی بر معرفت، با دیدگاه‌های سایر فلاسفه اسلامی؛
۲. بحث از مبانی نظری تأثیر عوامل غیر معرفتی بر معرفت و بررسی آن از منظر سایر صاحب‌نظران و



به خصوص صاحب‌نظران معاصر و ۳. نتایج دیدگاه فارابی در مبحث تأثیر عوامل غیر معرفتی بر معرفت، در حکمت نظری و عملی بعدی؛ لیکن این سه مبحث، از عهده نوشتار حاضر بیرون است و امید می‌رود در ضمن پژوهش‌های آتی به انجام برسد.

۱. امکان تأثیر عوامل غیر معرفتی بر معرفت در تفکر فارابی

همان‌طور که گفتیم بحث از عوامل غیر معرفتی مؤثر بر معرفت، مبحثی جدید است و لذا نمی‌توان آن را به‌طور صریح یا مستقل در متون فلاسفه قدیم و از جمله فارابی یافت. آنچه می‌توان از این متون استخراج یا استنباط کرد، در نهایت مباحثی پراکنده در لابه‌لای دیگر مباحث فلسفی و معرفت‌شناختی آنان است.

از میان جریان‌های اصلی فلسفی در سنت فکری اسلام، اشراقیون و صدرائیان به‌طور ویژه به تأثیر عوامل غیر معرفتی بر معرفت انسان توجه داشته‌اند، چه این‌که رویکرد اشراقی و معرفت‌شهودی کاملاً با این عوامل در ارتباط است. در واقع، به باور آنان هرچقدر انسان به لحاظ وجودی و در سلسله مراتب تشکیکی وجود، ارتقا یابد، از توانایی شهود بیش‌تری بهره خواهد برد و لازمه ارتقای وجودی نیز انجام اعمال و افعال ارزشی و اجتناب از اعمال و افعال ضد ارزشی است و غرض از سیر و سلوک عرفانی نیز همین است. اما به نظر می‌رسد التزام مشائیان به عقل‌گرایی باعث شده است تا این مبحث قدری میان ایشان کم‌رنگ شود. مع‌الوصف، در میان مشائیان، فارابی - مؤسس فلسفه اسلامی - دارای وضعیتی خاص است.

فارابی در آثار و رساله‌های خویش، هم به عوامل بیرونی و هم به عوامل درونی مؤثر بر معرفت انسانی پرداخته؛ همچنین هم به معرفت حصولی و هم به معرفت حضوری توجه داشته است. او در آثار خویش مصادیقی از این دو دسته عوامل را برشمرده است. البته تعداد آثار و رسائل فارابی که این موضوع در آنها قابل ملاحظه و پیگیری باشد، اندک است، اما اگر رساله فصوص الحکم را - هرچند رساله‌ای اختلافی است - به مجموعه آثار فارابی بیفزاییم و آن را نیز اثر او بدانیم، این مبحث در کانون توجه او قرار خواهد گرفت، چه او در این رساله، پیش از سهروردی (شیخ اشراق)، طرحی از معرفت مبتنی بر شهود^۱ که به‌طور مستقیم تحت تأثیر عوامل غیر معرفتی و به ویژه عمل انسانی^{۱۱} قرار دارد، ارائه داده است.^{۱۲}

به نظر فارابی، وصول به سعادت از طریق اتصال به عالم برین و دریافت انوار عقول کلی و



معرفت ربانی، به دو عامل نیازمند است:

۱. طریق عقل و اعمال فکری (فضایل نظری): به نظر فارابی، علم (معرفت) است که عقل هیولانی را بالفعل می‌سازد و تعقل همواره و تفکر پیوسته است که انسان را به مرتبه عقل مستفاد می‌رساند؛ مرتبه‌ای که عقل فعال بر نفس یا عقل انسان اشراق می‌کند و انسان حقایق برین را از عقل فعال می‌گیرد و فیض و الهام لازم را دریافت می‌دارد. لذا شناخت ماهیت اشیای خارجی، صرفاً از طریق انتزاع عقلی از این اشیاء ممکن نمی‌شود، بلکه بیش‌تر از آن، نیازمند فیض عقل فعال یعنی افاضه معقولات از طریق عقل فعال به عقل انسانی است.

۲. تطهیر نفس و اعمال بدنی (فضایل عملی) که از سنخ عوامل غیر معرفتی درونی هستند: نزد فارابی، امور ثانویه‌ای از قبیل دوری انسان از ماده و ریاضت و سلوک معنوی در فرآیند معرفت انسانی، پس از اعمال فکری قرار دارند. اینها در واقع معاون و مددکار اعمال فکری هستند و لذا بر فرآیند معرفت تأثیر می‌گذارند.

نظر به این دو نکته، چنین اظهار نظر شده است که فارابی دارای تمایل متافیزیکی صوفیانه است. البته تصوف او ماهیتاً غیر از تصوف عرفای مسلمان است، چه تصوفی مبتنی بر بنیاد عقلی است، یعنی تصوف نظری که اولاً و اصالتاً مبتنی بر معرفت و تأمل است (و ثانیاً و فرعاً مبتنی بر عمل) (عفیفی، ۱۴۳۰ق: ۵۲۹-۵۲۸ و ۵۴۳).

روی هم رفته می‌توان گفت، در فلسفه فارابی، وصول به مرتبه عقل مستفاد که برترین مرتبه عقل انسانی است و اتصال عقل انسانی با عقل فعال که مایه سعادت ابدی است، نیازمند سلوک عقلی و عرفانی خاصی است که به شرط سلامت فطری و وجود مقدمات و تمهیدات (نظری و عملی) لازم برای افراد انسان میسر می‌شود. وجه ارتباط عامل یونانی با عامل شرقی نزد فارابی، از طریق آراء نوافلاطونیان است که به نام ارسطو در دسترس او قرار داشته‌اند (داودی، ۱۳۸۷: ۲۵۹). در حقیقت، بسیاری از آرای نوافلاطونیان، در رساله اتولوجیا منعکس است و این رساله عمدتاً به افلوپین تعلق دارد، اما فلاسفه قدیم آن را منتسب به ارسطو می‌دانستند. در این رساله که قطعاً در اختیار فارابی قرار داشته است، تلویحاً بر تأثیر عوامل غیر معرفتی بر معرفت تأکید شده است.

همچنین فارابی به عوامل غیر معرفتی بیرونی مؤثر بر معرفت نیز توجه داشته است. مهمترین این عوامل



از دید او، اجتماع انسانی است که دارای جهات فرهنگی، تربیتی، اقتصادی و سیاسی خاص خود می‌باشد. او بر این باور است که طلب سعادت و کمال که ریشه در طبیعت و فطرت انسان دارد، در گرو زندگی در جوامع انسانی است. کمالات انسان صرفاً عملی نیستند، بلکه کمالات نظری (معرفت و آگاهی) را نیز شامل می‌شوند، لذا رسیدن به سطح و مرتبه‌ای از معرفت و آگاهی نیز در گرو زندگی در جوامع انسانی خاصه در شهرها است، زیرا برخی معارف عمدتاً از طریق کنش‌ها و تعاملات اجتماعی فرهنگی - مثلاً از طریق تبادل افکار و آرا یا تضارب افکار و آراء با اهل معرفت - به دست می‌آیند یا به کمال می‌رسند (پارسائیا و رضوانی، ۱۳۹۲: ۱۱۲ - ۱۱۱). تربیت و شرایط اقتصادی و سیاسی هر یک از جوامع بشری نیز به تبع اجتماع انسانی، بر نحوه شکل‌گیری یا به کمال رسیدن برخی از معارف آدمی مؤثر هستند (همان: ۱۱۴ - ۱۱۲).

۲. عوامل غیر معرفتی مؤثر بر معرفت در رسائل فارابی

فارابی در رساله تحصيل السعادة آنگاه که به ترسیم مدینه فاضله خویش می‌پردازد، شماری از عوامل غیر معرفتی درونی مؤثر بر معرفت را برمی‌شمرد. روشن است اگر او این عوامل را در معرفت مؤثر نمی‌دانست، فیلسوف را که دارای فضیلت نظری است به اکتساب آنها تشویق نمی‌کرد؛ از این فراتر، او فلسفه و فیلسوف را بدون این عوامل، فیلسوف غیر حقیقی لحاظ می‌کند:

فیلسوف «حقیقی» باید گذشته از تحصیل علوم نظری، دارای استعداد فطری برای کسب علوم نظری و دیگر شروط لازمی که افلاطون در رساله سیاست از آنها یاد کرده است، از جمله بردباری در آموختن، دوستداری و اهلیت در صدق، اهلیت در عدل، غیر لجوج در هواها، زهد در مال و خوردن و آشامیدن، بزرگ‌منشی و پرهیزگاری، خیرخواهی و ستم‌گریزی، دارای اراده قوی نسبت به کار نیک، تربیت یافته بر نوامیس و عادات فطری، نیک‌باور در مکه (دین) خویش، نیکوکار، متمسک به فضایل زیبا و باشد (فارابی، ۱۹۹۵ ب: ۹۶ - ۹۵).

فارابی در همان رساله تصریح می‌کند، فیلسوف اگر فاقد صفات فوق باشد، فلسفه‌اش بترأ (ناقص) است. چنین کسی یا فیلسوف «باطل» است، یا فیلسوف «بهرج» (جعلی) و یا فیلسوف «مزور». او این سه دسته فیلسوف را چنین توصیف می‌کند:



فیلسوف باطل، کسی است که علوم نظری را کسب کرده است، بدون اینکه دارای این کمال باشد که آنچه را دانسته است در فرد دیگری نیز به نحو ممکن ایجاد کند و لذا چنین فیلسوفی سعادت حقیقی را نمی‌شناسد. فیلسوف بهرح، کسی است که علوم نظری را آموخته است، بدون اینکه کارهای نیک بر حسب باورهای دینی خاصی و افعال زیبا را انجام دهد، بلکه پیرو هواها و شهوات در هر رخدادی است. فیلسوف مزور، کسی است که علوم نظری را آموخته است، بدون اینکه استعداد طبیعی به سوی آنها داشته باشد (همان: ۹۸ - ۹۵).

فارابی در شرح رساله زینون الکبیر الیونانی به برخی از عوامل غیر معرفتی درونی مؤثر بر معرفت اشاره می‌کند و این عوامل را آشکارا در تحقق حکمت شرط می‌داند:

او از زبان زینون فیلسوف یونانی نقل می‌کند که از استادم ارسطو شنیدم که او از استادش افلاطون و او نیز از استادش سقراط شنیده است که کسی که از حکمت سخن می‌گوید، شایسته است که قلبش آسوده باشد و توجهی به دنیا نداشته، دارای مزاج سالم و دوست‌دار علم و دانش باشد و چیزی از امور دنیوی را بر علم و دانش ترجیح ندهد و بسی راست‌گو بوده و هیچ‌گاه دروغ نگوید و طبعاً دارای انصاف باشد، نه از روی تکلف، امانت‌دار و متدین باشد و اعمال بدنی را انجام دهد و وظایف شرعی را به جا آورد و هیچ واجبی را فروگذار نکند. کسی که واجبی را که پیامبری الهی بدان دستور داده فروگذارد و سپس وارد در قلمرو حکمت شود، باید او را رها کرد و از وی دور شد (فارابی، ۲۰۰۸ الف: ۱۴۴).

در رساله فضیلة العلوم و الصناعات نیز فارابی به وضوح تمام از تأثیر عوامل غیر معرفتی درونی بر معرفت سخن می‌گوید و بر تأثیر منفی و مخرب عوامل ضد ارزشی بر معرفت صحنه می‌نهد و این امور را مانع کسب معرفت معرفی می‌کند:

ضعف عقل بر دو قسم است؛ ذاتی و عرضی. ضعف ذاتی عقل آن است که انسان ذاتاً دچار کم‌هوشی باشد، خواه به سبب کم‌سنی یا به سبب کم‌هوشی طبیعی (کودنی). اما ضعف عرضی عقل آن‌گاه پدید می‌آید که برخی امور بر انسان عارض شوند و غلبه یابند، مانند دردهای نفسانی از قبیل شهوت یا غضب افراطی یا اندوه یا ترس یا شادی بیش از حد و مانند اینها (فارابی، ۲۰۰۸ ب: ۱۷۹).

اما در رساله آراء اهل المدينة الفاضلة که بیشترین حجم مباحث در باب مدینه فاضله و مدینه‌های متضاد آن (جاهلیه، فاسقه، مبدله و ضاله) را در مجموعه آثار فارابی به خود اختصاص داده است، نکته‌ای



که به طور مستقیم به تأثیر عوامل بیرونی اجتماعی بر معرفت و فرآیند آن تصریح داشته باشد، به چشم نمی‌خورد و صرفاً طرز فکر و رفتار اهالی مدینه فاضله و مدینه‌های متضاد آن توصیف می‌شوند، لیکن می‌توان تأثیراتی از این دست را از خلال عبارات این رساله استنباط کرد. در این رساله، وجه نیاز انسان به اجتماع، بر مبنای لزوم رسیدن به کمالات انسانی و در نهایت سعادت توضیح داده شده است: انسان برای رسیدن به این غایات غصوا، نیازمند مجموعه‌ای از امور است که انجام آنها به تنهایی برای او ناممکن است و لذا نیازمند دیگر افراد است و از همین جا شالوده اجتماع پایه‌ریزی می‌شود. پس وصول به کمالاتی که در فطرت انسان نهاده شده است، صرفاً از طریق اجتماع ممکن است (فارابی، ۱۹۹۵ الف: ۱۱۲).

اما در مجموعه کمالات انسانی، در کنار کمالات عملی، کمالات نظری نیز وجود دارند. فارابی نه تنها کمالات نظری را در مجموعه کمالات انسانی جای می‌دهد، بلکه آنها را منشاء کمالات عملی انسان می‌داند. بر این اساس، اجتماع و فرهنگ و به تبع آن امور تربیتی، شرایط اقتصادی و وضعیت سیاسی جامعه نیز می‌توانند در وصول انسان به کمالات نظری (معارف انسانی) مؤثر واقع شوند.

همچنین در این رساله، آنگاه که فارابی ویژگی‌های رئیس مدینه فاضله را برمی‌شمرد، به فهرستی از عوامل غیر معرفتی درونی اشاره می‌کند؛ عواملی از قبیل: پرهیز از پرخوری، دوری از لهو و لعب، دوستداری راستی، دارابودن نفس قوی، خوارشمردن متاع دنیوی، رعایت انصاف، دادگری، داشتن عزم و اراده قوی، و ... (همان: ۱۲۴ - ۱۲۳). با توجه به مطالب پیشین فارابی، می‌توان این امور را نیز در کسب و توسعه معرفت انسان مؤثر دانست.

او همچنین در این رساله تصریح می‌کند که افعال مردم در مدینه‌های متضاد فاضله باعث می‌شوند که آنان دچار هیأت و ملکات پست نفسانی شوند و نفوس آنها بیمار و معیوب گردد و از درک حقیقت عاجز شوند (همان: ۱۳۷ - ۱۳۶). البته نفس انسان آنگاه که در حواس و ادراکات آن غوطه‌ور شود، از رنجی که از این هیأت و ملکات پست می‌برد، غافل است و لذا فقط آنگاه که از اشتغالات به طور کامل حسی رهایی یابد، به این رنج آگاهی و معرفت می‌یابد (همان: ۱۴۰). در حقیقت، فعل ناشایست می‌تواند نفس انسان را معیوب ساخته، در نتیجه انسان را از حقیقت دور کند. بنابراین، فارابی به ربط وثیق میان عمل و فعل انسانی و قوت نفس و مرتبه وجودی انسان و در نتیجه معرفت او قائل است.

اما فارابی در رساله الجمع بین رأی الحکیمین، به نکته‌ای اشاره می‌کند که ممکن است به مثابه نفی



اثرگذاری عوامل غیر معرفتی بر معرفت تلقی شود! او آنگاه که درصدد شرح دیدگاه‌های افلاطون و ارسطو به منظور جمع میان آنها برمی‌آید، با اشاره به نحوه زیست این دو متفکر، آن را بر آرا و دیدگاه‌های آن دو مؤثر نمی‌داند: افلاطون از اسباب دنیوی بهره چندانی نداشته و از آنها دوری می‌کرده، اما ارسطو در رفاه بیش‌تری قرار داشته و به مقام وزارت اسکندر نیز رسیده است و از اینجا شاید این ظن برای انسان ایجاد شود که به همین سبب، دیدگاه‌های این دو در امور دنیا و آخرت مختلف است. لیکن اینکه زیست و سلوک افلاطون متفاوت از زندگی و سلوک ارسطو بوده است، دلیلی بر امکان اختلاف دیدگاه‌های این دو فیلسوف نیست، بلکه در حقیقت اگر هم تباینی میان دیدگاه‌های این دو وجود داشته باشد، باید به نقص قوای طبیعی در یکی و زیادت آنها در دیگری بازگردد و بس (فارابی، ۱۴۰۵ الف: ۸۴ - ۸۳).

در اینجا باید به دو نکته باید توجه داشت: اولاً این عبارت، بر نفی تأثیر زیست، سلوک، موقعیت اجتماعی و شرایط اقتصادی افلاطون و ارسطو بر معرفت آن دو دلالت دارد، نه بر معرفت عموم انسان‌ها. لذا شاید منظور فارابی این بوده که شأن افلاطون و ارسطو برتر از آن است که نحوه زیست و شرایط خاص زندگی‌شان در افکار و آرای ایشان تأثیر بگذارد، اما عموم مردم همچنان در معرض این تأثیر قرار دارند. ثانیاً تأثیر عوامل غیر معرفتی بر معرفت، در همه افراد بشر یکسان نیست، بلکه ممکن است برخی افراد هیچ‌گونه تأثیراتی از این دست نپذیرند، برخی دیگر صرفاً تأثیراتی اندک و برخی دیگر تأثیراتی بیش‌تر بگیرند. لذا به نظر می‌رسد که این عبارت، تعارضی با آرای پیشین فارابی ناظر به تأیید تأثیر عوامل غیر معرفتی بر معرفت انسان ندارد.

۳. عوامل غیر معرفتی مؤثر بر معرفت در فصوص الحکم

پیش‌تر اشاره شد که اگر رساله فصوص الحکم را از آن فارابی بدانیم، بحث از عوامل غیر معرفتی مؤثر بر معرفت به ویژه عوامل درونی دارای تأثیر مثبت و منفی یا سازنده و مخرب، در کانون توجه او قرار می‌گیرد، چه او در این رساله به مدد عامل اشراق، طرحی از معرفت مبتنی بر شهود که از سنخ علم حضوری است و به‌طور مستقیم تحت تأثیر عوامل غیر معرفتی درونی به ویژه عمل انسانی قرار دارد، ارائه می‌دهد.

به نظر می‌رسد، نیازی نیست در اینجا در این‌باره بحث و بررسی صورت گیرد که آیا این رساله متعلق به فارابی است یا نه. در این‌باره فراوان بحث شده، برخی پاسخ مثبت به این پرسش داده‌اند و برخی پاسخ



منفی. به باور نگارنده، دلیل قطعی برای عدم امکان انتساب این رساله به او وجود ندارد. لذا با همین فرض، به ادامه بحث می پردازم.

نخستین عامل غیر معرفتی منفی و مخرب مؤثر بر معرفت، خودی انسان یا آنائیت (من بودن) و دیگری بدن و امور بدنی (حسی) است. به نظر فارابی، برای رسیدن به مرتبه شهود باید این دو حجاب را رفع کرد و به مجرد رسید. مراد عرفا و اشراقیون از مجرد، توانایی جداکردن نفس از بدن به منظور حذف علایق بدنی و حسی است. نفس آنگاه که مجرد شود، می تواند حقیقت را مشاهده (شهود) کند. عین سخن فارابی چنین است:

همانا تو را از ناحیه خودت پرده [حجاب] است، تا چه رسد به پوشش [لباس] تو از بدنت. پس بکوش که (این حجاب را از میان برداری و) مجرد شوی، پس در این هنگام [به حقیقت] می رسی و [در این هنگام] تو در بدنت هستی، [اما] گویی در بدنت نیستی و گویی در صقع ملکوت هستی، پس می بینی آنچه را که هیچ چشمی ندیده و [می شنوی آنچه را که] هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ انسانی خطور نکرده است (فارابی، ۱۴۰۵ ب: ۶۸ - ۶۹).

در ادامه، فارابی می کوشد این نکته را توضیح دهد که چگونه ممکن است حقایق عالم از ادراک انسان پوشیده و پنهان بمانند. در واقع، او در اینجا به بحث از موانع معرفت می پردازد:

هر چیزی که از ادراک انسان پوشیده و پنهان است، به سه جهت می تواند چنین باشد:

۱. آن چیز دارای سقوط در مرتبه وجود بوده و وجود ضعیفی دارد، مانند یک نور بسیار ضعیف.
 ۲. آن چیز شدت در وجود داشته و دارای وجودی قوی است و لذا قوای ادراکی انسان از ادراک آن ناتوان است، مانند قرص خورشید که چشم از دیدن شکل دقیق آن ناتوان است.
 ۳. آن چیز دارای ستر (پوشیدگی) است، یعنی پنهانی او از ادراک انسان به دلیل پوشیدگی آن است.
- در اینجا ستر یا پوشاننده که مانع معرفت به شمار می آید، خود بر دو قسم می تواند باشد:
۱. پوشاننده، مابین با آن چیز و جدا از آن است، مانند دیواری که میان چشم انسان و آنچه بیرون آن قرار دارد، حائل شده است.

۲. پوشاننده، غیر مابین و غیر جدا از آن چیز است.

پوشاننده غیر مابین و غیر جدا نیز به نوبه خود بر دو قسم می تواند باشد:



۱. پوشاننده، مخالط (آمیخته) با حقیقت آن چیز است، مانند موضوع و عوارض حقیقت انسان که بر حقیقت انسان پرده می‌افکنند و آن را از ادراک انسان می‌پوشانند. پس عقل برای اینکه حقیقت هر چیزی را ادراک کند، ناچار است آن را نقشیر (پوست‌کندن) و تجرید (برهنه‌کردن) کند، یعنی عوارض و محسوسات آن را کنار بگذارد تا به کُنه و حاق آن راه یابد.

۲. پوشاننده، ملاصق (چسبیده) و غیرمخالط با حقیقت آن چیز است، مانند لباسی که بر تن انسان است و تن انسان را پوشیده می‌دارد. البته این قسم، در حکم پوشاننده مباین نیز می‌باشد (همان: ۵۵ - ۵۴).

فارابی توضیح می‌دهد که پوشاننده خواه مباین باشد و ملاصق، از آنجا که ادراک را نزد خودش متوقف می‌کند، پس حقیقت را پنهان می‌کند (مانع معرفت است)، زیرا این دو قسم پوشاننده، به مُدرک (انسان/ فاعل شناسا) نزدیک‌تر هستند (همان: ۹۴). این دو قسم پوشاننده بهتر می‌توانند مُدرک را از ادراک حقایق بازدارند، پس انسان باید از آن عبور کند تا به مُدرک (حقیقت) برسد (حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۵: ۴۷۰).

همچنین به نظر فارابی، در نفوس ضعیف، اشتغال به یک حس یا یک قوه معرفتی باعث می‌شود انسان از ادراکات حواس یا قوای معرفتی دیگر بازماند. بنابراین، اگر انسان بخواهد به معرفت کامل و جامع دست یابد، باید نفس خویش را تقویت کند. تقویت نفس، از عوامل غیر معرفتی درونی اما مؤثر بر معرفت است و نقش مثبت و سازنده ایفا می‌کند و از معدّات اصلی معرفت به شمار می‌آید:

نفوس ضعیف، آنگاه که به باطن تمایل یابند، از ظاهر غایب می‌شوند و آنگاه که به ظاهر تمایل یابند، از باطن غایب می‌شوند و آنگاه که از حس ظاهری به یک حس باطنی متمایل شوند، از حس باطنی دیگر غایب می‌شوند و آنگاه که از حس باطنی به قوه‌ای دیگری بگرایند، از قوه‌ای دیگر غایب می‌شوند. به همین سبب، بینایی به وسیله شنوایی مختل می‌شود و ترس انسان را از شهوت بازمی‌دارد و شهوت از انسان را غضب بازمی‌دارد و تفکر مانع از تذکر و یادآوری می‌شود و تذکر نیز انسان را از تفکر بازمی‌دارد؛ در حالی که انسان دارای نفس قوی در مرتبه «قدسی» (مرتبه‌ای که ویژه پیامبران است) را هیچ شأنی را از شأن دیگر بازنمی‌دارد (فارابی، ۱۴۰۵: ب: ۸۳ - ۸۲).

فارابی در بحث از حس مشترک و پدیده خواب و رؤیا نیز به عامل تقویت نفس اشاره می‌کند: حس مشترک، محل تجمع داده‌های حواس باطنی (از درون) است، مانند آنچه در خواب یا در برخی بیماری‌ها



اتفاق می‌افتد، چون در این حالات، حواس ظاهری ضعیف می‌شوند و داده‌هایی به حس مشترک نمی‌دهند. پس آنگاه که حواس ظاهری دست از حس مشترک بردارند، حس مشترک از درون خویش (قوة متخیله) تأثیر می‌پذیرد و صورت‌هایی را می‌بیند که گاه ممکن است انسان آنها را خارجی و واقعی پندارد. اگر هنگام دست برداشتن حواس ظاهری از حس باطنی به هر نحوی، امر جاذبی بر حس باطنی چیرگی یابد و عقل آن قدر قوی نباشد که بتواند آن را کنترل کند، باز هم متخیله، فعال می‌شود و صورت‌هایی خیالی دیده یا شنیده می‌شوند. دیدن صورت‌های غیبی از عالم ملکوت (عالم عقول و نفوس کلی) در بیداری یا در خواب نیز کار حس مشترک در نفوس قوی است. البته خواب گاه عین واقعیت است که نیازی به تعبیر ندارد و گاه نیاز به تعبیر دارد (همان: ۸۵ - ۸۴).

۴. فرآیند تأثیر عوامل غیر معرفتی بر معرفت

به نظر می‌رسد، اگر بتوان نسبت عمل و نظر را در فلسفه فارابی توضیح داد، می‌توان راهی به سوی تبیین چگونگی و فرآیند تأثیر عوامل غیر معرفتی بر معرفت در فلسفه فارابی یافت، چه این عوامل عمدتاً از سنخ امور عملی هستند، لیکن به جهت ربط و نسبت وثیق میان عمل و نظر، بر نظر (معرفت و آگاهی) انسان تأثیر می‌گذارند. در حقیقت، فهم رابطه عمل و نظر، شاه‌کلید درک چگونگی و فرآیند تأثیر عوامل غیر معرفتی بر معرفت است. بر این اساس، در ذیل، به بررسی متون فارابی در موضوع رابطه عمل و نظر خواهیم پرداخت.

فارابی در رساله تحصيل السعادة آشکارا بر همراهی و ملازمت دو ساحت عمل و نظر تأکید می‌ورزد. او آنگاه که مدینه فاضله خویش را ترسیم می‌کند، اظهار می‌دارد که واضع نوامیس مدینه نمی‌تواند قوانین را وضع کند بدون اینکه پیش‌تر فلسفه را دریافته باشد، یعنی بدون اینکه صورت معقول اشیاء و امور را حاصل کرده باشد. واضع نوامیس چون ماهیتاً رییس است و نه خادم، باید فیلسوف نیز باشد، همانطور که فیلسوفی که فضایل نظری را دریافته است اما نمی‌تواند بر ایجاد آنها در هر موردی به نحو ممکن قدرت داشته باشد، یافته‌هایش باطل خواهد بود، زیرا فضیلت فکری (نظری) و فضیلت عملی با هم همراه هستند (فارابی، ۱۹۹۵: ۹۲ - ۹۰).

او در همان رساله به نحوی ساحت‌های عملی و نظری را در هم می‌تند و اختلاف عمل و نظر را صرفاً



در محل تأکید این دو می‌داند، آنجا که می‌گوید، فیلسوف و واضع نوامیس، امام و مَلِک (حاکم)، به لحاظ معنایی یکی هستند، اگرچه نام‌های آنان مختلف باشند. فیلسوف اگرچه جامع فضایل نظری و عملی است اما در این نام، تأکید بر فضایل نظری است، چنانکه واضع نوامیس نیز جامع فضایل نظری و عملی است اما در این نام، تأکید بر فضایل عملی است. امام و حاکم نیز همین‌گونه هستند (همان: ۹۴ - ۹۲).

او در رساله آراء اهل المدينة الفاضلة نسبت عمل و نظر را از طریق بیان نسبت اختیار یا اراده انسان با تفکر او توضیح می‌دهد. او بر این باور است که اختیار یا اراده صرفاً معطوف به عمل نیست، بلکه به امور نظری نیز تعلق می‌گیرد. حتی تفکر نیز مستلزم اختیار یا اراده است. تفکر نتیجه اشتیاق و کشش انسان به معقولات و امور عقلی و نظری است. بنابراین، از آنجا که تفکر از سنخ نظر است و اختیار یا اراده از سنخ عمل یا مرتبط با عمل، از این رهیافت فارابی می‌توان نسبتی را میان عمل و نظر در نظر گرفت. او می‌گوید:

آنگاه که معقولات اولی برای عقل انسان حاصل شوند، طبعاً انسان به تأمل و فکر (رویت) در باب آنها می‌پردازد و به آنها اشتیاق و کشش می‌یابد و لذا به استنباط دیگر مسائل عقلی می‌پردازد یا گاه به آنها کراهت پیدا می‌کند. اشتیاق یا کشش انسان به ادراکات اجمالاً اراده نام دارد، لیکن به نحو خاص، اگر اشتیاق یا کشش انسان از فکر (رویت) و نطق باشد، اختیار نامیده می‌شود، اما اگر از احساس و تخیل باشد، اراده نامیده می‌شود. اختیار ویژه انسان است و اراده برای دیگر حیوانات (فارابی، ۱۹۹۵ الف: ۱۰۰).

فارابی در رساله فصوص الحکم نیز به نسبت عمل و نظر می‌پردازد. او عقل را هادی عمل انسانی دانسته، لذا عمل انسان را تابع عقل وی می‌داند. بنابراین، نظر بر عمل تأثیر دارد: عمل انسانی عبارت است از برگزیدن امر زیبا و سودمند در جهت مقصد و هدفی که در حیات دنیوی به سوی آن گذار می‌کند و جلوگیری از برتری و تسلط سفاهت بر عدل. عقلی که به وسیله تجارب انسانی و معاشرت با هم‌نوع رشد یافته، آدمی را به سوی عمل شایسته انسانی هدایت می‌کند. آنگاه که عقل اصیل آدمی سالم باشد، تأدیب باعث می‌شود عمل انسانی شایسته گردد (فارابی، ۱۴۰۵ ب: ۷۵).

بر اساس مجموع مطالب فوق، می‌توان از دید فارابی نظر و عمل را کاملاً وابسته به هم دانست. هم عمل و جنبه‌های عملی انسان بر نظر او مؤثر هستند و هم نظر انسان در عمل و جنبه‌های عملی او تأثیر دارد. عمل ارزشی، باعث تقویت نفس و بالتبع نظر انسان می‌گردد و نظر، هدایت‌کننده عمل است.



خصوصاً اگر رساله فصوص الحکم را از آن فارابی بدانیم، می‌توانیم از مفاد آن استنباط کنیم که از دید او انسان، دارای ساحتی مُجامع نظر و عمل است. نظر و عمل، گویی در انسان به نحوه‌ای از اتحاد و سنخیت وجودی می‌رسند، هرچند مفهوماً و ماهیتاً دو چیز باشند. انسان، جامع نظر و عمل است و مجموع این دو، هستی و وجود وی را می‌سازند. پس همانطور که نظرات و افکار انسان در عمل او مؤثر می‌باشند، عمل انسان نیز در معارف و سطح آگاهی او تأثیر دارد.

چگونگی و فرآیند تأثیر عوامل غیر معرفتی بر معرفت انسان، دارای پنج ویژگی اساسی است:

۱. به نظر می‌رسد، مهم‌ترین ویژگی فرآیند تأثیر عوامل غیر معرفتی بر معرفت این است که این اثرگذاری عمدتاً به نحو غیر مستقیم یعنی با واسطه است. صرفاً عوامل معرفتی تأثیر مستقیم و بی‌واسطه بر معرفت انسان دارند، چه هر دو تا حدی از یک جنس هستند، بلکه تا حدی این‌همانی دارند. لذا به نظر می‌رسد عوامل غیر معرفتی از جمله اجتماع انسانی و به ویژه اعمال و کنش‌های فردی که به نحو غیر مستقیم و با واسطه بر نفس انسان تأثیر می‌گذارند؛ گاه مرتبه وجودی او را تغییر می‌دهند و از این طریق می‌توانند در معرفت انسان اثر کنند.

۲. تأثیر عوامل غیر معرفتی بر معرفت، ممکن است در افراد مختلف به نحو خودآگاه یا به نحو ناخودآگاه باشد. برخی افراد نسبت به چنین تأثیراتی آگاه هستند و به آن تفتن دارند و برخی دیگر ممکن است از آن غافل باشند یا حتی آن را انکار کنند. به نظر می‌رسد، اگر انسان نسبت به این اثرگذاری آگاه باشد، ممکن است بتواند کم و کیف آن را تا حدی کنترل کند (تأثیرات مثبت و سازنده را پذیرا شود و بکوشد از تأثیرات منفی و مخرب اجتناب کند) (اکبرزاده، ۱۳۹۰: ۶۰).

۳. تأثیر عوامل غیر معرفتی بر معرفت، در افراد مختلف انسان، دارای درجات و مراتب متفاوت است (پارسانیا، رضوانی، ۱۳۹۲: ۱۱۴). برخی افراد با توجه به سطح و مرتبه وجودی‌شان بیش‌ترین تأثیر را از این عوامل می‌پذیرند. افرادی هستند که خود را در معرض اعمال و افعال ارزشی قرار می‌دهند و این‌گونه بر سطح و مرتبه معرفت درونی و وجدانی خویش می‌افزایند (در همین افراد نیز سطوح و مراتب اثرپذیری متفاوت است)؛ همچنان که افرادی دیگر ممکن است عکس این عمل کنند.

۴. تأثیر عوامل غیر معرفتی بر معرفت، در معارف و علوم مختلف نیز دارای درجات و مراتب متفاوت است (اکبرزاده، ۱۳۹۰: ۶۰). به عنوان نمونه در ریاضیات و منطق بسیار کم‌رنگ و شاید



تقریباً بتوان گفت هیچ، در علوم تجربی کم‌رنگ، در علوم انسانی و اجتماعی پررنگ‌تر، در فلسفه و کلام بازهم پررنگ‌تر، و در عرفان بسیار پررنگ و کاملاً مبنایی است (معرفت شهودی، یکسره در گروه عوامل غیر معرفتی خاصه اعمال و کنش‌های فردی است).

۵. به طور کلی، قطعاً معارف و آگاهی‌های حضوری بیش‌تر و عمیق‌تر از معارف و آگاهی‌های حصولی تحت‌تأثیر این عوامل غیر معرفتی هستند (عباس‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۲۱). گفتیم معرفت شهودی از آنجاکه از برترین معارف حضوری انسان است، تحت‌تأثیر تمام و کامل این عوامل قرار دارد.





نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد از مباحثی که در نوشتار حاضر به آن پرداختیم، می‌توان نتایج زیر را به دست آورد:

۱. در فلسفه فارابی، اجتماع انسانی اعم از مدینه فاضله و مدینه‌های متضاد آن و به ویژه برخی از افعال و کنش‌های فردی اعم از افعال ارزشی و ضد ارزشی از طریق تقویت یا تضعیف نفس انسان و ارتقا یا تنزل مرتبه وجودی آن، در برخی از معارف انسان مؤثر هستند و می‌توانند نقش مثبت سازنده یا منفی و مخرب ایفا کنند، یعنی معد معرفت یا مانع آن باشند.

۲. در فلسفه فارابی، اثرگذاری عوامل غیر معرفتی که از سنخ عمل هستند بر معرفت انسان که از سنخ نظر است، با توجه به نسبت وثیق میان عمل و نظر قابل توجه است. گویی در انسان عمل و نظر به اتحاد وجودی می‌رسند، هرچند مفهوماً و ماهیتاً دو چیز باشند. بر این اساس، انسان جامع نظر و عمل است و مجموع این دو، هستی و وجود او را می‌سازند. پس نظر و عمل هر دو می‌توانند بر یکدیگر تأثیر داشته باشند.

با توجه به این نکته، فرآیندی بر اثرگذاری عوامل غیر معرفتی بر معرفت قابل لحاظ است که دارای پنج ویژگی اساسی است: غیر مستقیم یعنی با واسطه بودن، آگاهانه یا ناخودآگاه بودن، دارا بودن مراتب و درجات مختلف شدت و ضعف در افراد مختلف انسانی، دارا بودن مراتب و درجات مختلف شدت و ضعف در معارف و علوم مختلف، و عمدتاً ناظر بودن به معرفت حضوری.

پرتال جامع علوم انسانی



پی‌نوشت‌ها

1. Non-epistemic

2. Knowledge

3. Epistemology

4. William James

5. Values

6. Anti-values

7. Sociology of knowledge

8. Psychology of knowledge

۹. اطلاعات کتاب‌شناختی این مقاله، در بخش «منابع و مأخذ» درج شده است.

10. Intuition

11. Human act

۱۲. سهروردی با طرح نظریه اشراق (Illumination)، معرفت شهودی که نزد وی از سنخ علم حضوری است را محور معرفت انسانی قرار داده و بحث گسترده‌ای از عوامل غیر معرفتی مؤثر بر آن به میان آورده و از این رهگذر بر فلاسفه بعدی نظیر صدرالمتهلین بسیار تأثیر گذاشته است (عباس‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۰۶-۱۰۵).



منابع و مآخذ

۱. اکبرزاده، میثم (۱۳۹۰)، «تأثیر عوامل غیر معرفتی بر فرآیند کسب معرفت»، پژوهش‌های فلسفی و کلامی، فصلنامه علمی پژوهشی، سال دوازدهم، شماره چهارم، صص ۶۷-۵۹.
۲. فارابی، ابونصر (۱۴۰۵ق؛ الف)، *الجمع بین رأی حکیمین*، مقدمه و تعلیق از البیر نصری نادر، چاپ دوم، تهران: انتشارات الزهراء.
۳. _____، (۱۹۹۵م؛ الف)، *آراء اهل المدينة الفاضلة و مضاداتها*، مقدمه و شرح و تعلیق از علی بوملحم، بیروت: مكتبة الهلال.
۴. _____، (۱۹۹۵م؛ ب)، *تحصيل السعادة*، مقدمه و تعلیق و شرح: علی بوملحم، بیروت: دار و مكتبة الهلال.
۵. _____، (۲۰۰۸م؛ الف)، *شرح رسالة زينون الكبير اليوناني: رسائل الفارابي*، تحقیق موفق فوزی الجبر، ط ۲، دمشق: الینابیع.
۶. _____، (۱۴۰۵ق؛ ب)، *فصوص الحکم*، تحقیق شیخ محمد حسن آل یاسین، چاپ دوم، قم: انتشارات بیدار.
۷. _____، (۲۰۰۸م؛ ب)، *فضيلة العلوم و الصناعات: رسائل الفارابي*، تحقیق موفق فوزی الجبر، الطبعة الثانية، دمشق: الینابیع.
۸. پارسانیا، حمید و رضوانی، روح‌الله (۱۳۹۲)، «جامعه‌شناسی معرفت فارابی»، *اسلام و علوم اجتماعی*، دوفصلنامه علمی - تخصصی، سال پنجم، شماره دهم، صص ۹۹-۱۱۸.
۹. حسن‌زاده‌آملی، حسن (۱۳۶۵)، *نصوص الحکم بر فصوص الحکم*، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء.
۱۰. داودی، علی مراد (۱۳۸۷)، *عقل در حکمت مشاء از ارسطو تا ابن‌سینا*، تهران: انتشارات حکمت.
۱۱. عباس‌زاده، مهدی (۱۳۹۴)، «تأثیر عوامل غیر معرفتی بر معرفت در فلسفه اشراق»، *ذهن*، فصلنامه علمی پژوهشی معرفت‌شناسی و حوزه‌های مرتبط، سال شانزدهم، شماره ۶۲، صص ۱۲۸-۱۰۱.
۱۲. عفیفی، زینب (۱۴۳۰ق)، *الفلسفة الطبيعية و الإلهية عند الفارابي*، القاهرة: المكتبة الثقافية الدينية.
۱۳. غیاثوند، مهدی و طالب‌زاده، سیدحمید (۱۳۹۳)، «دانش، ارزش و دانش ارزش‌بار»، *معرفت فلسفی*، نشریه علمی پژوهشی در زمینه علوم فلسفی، سال دوازدهم، شماره دوم، صص ۱۵۹-۱۴۵.